

سخن سردبیر

یکی از آفات زبان فارسی که هر از گاهی به جان او می‌افتد و زیر پای سست‌شده آن را سست‌تر می‌کند، گرایش و اصرار بعضی از دست‌به‌قلم‌های ما به وضع معادل‌های غریب و عجیب، و گاه غیرضرور برای واژه‌های بیگانه تازه‌وارد، لغات بیگانه موجود در فارسی، و حتی کلماتی است که در فارسی بودن آن‌ها ظاهراً تردیدی نیست. از آن‌جا که هیچ حساب و کتاب و ضابطه مشخصی هم در کار نیست، عملاً هر کس خود را مجاز می‌داند که واژه‌سازی کند و مقداری مفردات و ترکیبات به واژگان زبان فارسی بیفزاید. توضیح آن‌که واژه‌سازی، که گاه به «واژه‌بافی» کشیده می‌شود، کلاً به دو شکل یا در دو حوزه رخ می‌دهد. یکی به هنگام معادل‌یابی برای کلمات بیگانه بی‌سابقه در فارسی، و دیگری وقتی است که عده‌ای به فکر می‌افتند کلمات و اصطلاحات تازه و معمولاً ناآشنایی را جایگزین کلمات و اصطلاحات آشنای موجود در فارسی (چه فارسی و چه غیر فارسی) بکنند. حوزه اول ابعاد گوناگون و جهات بسیار گسترده‌ای دارد که در این یادداشت کوتاه نه می‌گنجد و نه به کار ما می‌آید. مورد نظر ما حوزه دوم است.

تا آن‌جا که مدارک و شواهد نشان می‌دهد، در صد سال اخیر شماری از طرفداران پیرایش و پاکیزگی فارسی که گاه قصد دخل و تصرف، مخصوصاً در واژگان این زبان را کرده‌اند. در کل، شاید این نیت بدی نباشد؛ حرف بر سر شیوه‌های این پیرایش‌گری، مُجریان آن و جاهایی است که این کار لازم و شدنی است. تأکید ما روی وضع واژه‌ها و اصطلاحات نو برای اقلامی است که سال‌های سال در فارسی به کار رفته، نقش خود را ایفا کرده و، در یک کلام، در گفتار و نوشتار فارسی جا افتاده است. این کلماتِ جاافتاده از دو

گروه تشکیل می‌شود: ۱. کلماتی که عموماً فارسی به شمار می‌رود و ۲. بقیه انواع کلماتی که از عربی و غیر از عربی به‌عنوان وام‌واژه به فارسی وارد شده است. بدیهی است که این دو نوع وام‌واژه پس از سال‌ها کاربرد در فارسی دیگر نباید غریبه به حساب آیند، زیرا، به قولی، اهلی و «بومی» شده‌اند: فرایندی که در انگلیسی naturalization خوانده می‌شود. بیشتر این بومی‌شده‌ها نام‌ها و کلمات معمولی، غیرتخصصی و نه‌چندان تخصصی هستند (مانند بنا، حصار، منقار، شرح، اسطرلاب، ارغنون، دُمکراسی، ترمز، استکان، جلو، پرچم، خیل‌تاش، تغار، دیلماج، پنچری، مکانیک، ماسک، سینما، فوتبال، تیوب، آسفالت، کیوی، آناناس، و هزاران واژه دیگر که از قدیم‌ترین ایام و دور و نزدیک‌ترین نقاط جهان به زبان فارسی درآمده‌اند). شمار نسبتاً کمتری هم مفردات و ترکیبات صددرصد یا عمدتاً تخصصی و اصطلاحات ویژه هر حرفه و رشته خاص هستند. بار معنایی بسیاری از این اصطلاحات خاص چنان است که فقط و فقط در شکل و هیئت آوایی و صوری‌ای که دارند قادر به رساندن آن معنا هستند. مشکل بتوان جایگزین‌هایی یافت که معنای منظور را با همان دقت و وضوح برساند. سبب این وضعیت مانوس شدن تدریجی ذهن و زبان کاربران این دست کلمات طی سال‌های سال و، گاه، سده پس از سده بوده است. کاربرد یکنواخت و یکسان این‌گونه کلمات کم‌کم به آن‌ها حالتی نیمه‌کلیشه‌ای و حتی «کلیشه‌ای» می‌دهد که تغییر دادن آن‌ها می‌تواند عوارضی منفی به دنبال داشته باشد. چنین اصطلاحاتی با گذشت زمان، از سویی، و استفاده گسترده، مکرر و یکسانِ عموم از آن‌ها، از دیگر سو، نوعی ارزش قراردادی به آن‌ها بخشیده که تخطی از آن‌ها می‌تواند موجب اختلال در تفاهم و تبادل صحیح فکر و نظر در میان کسانی شود که به این کاربردهای قراردادی عادت کرده‌اند. بخش درخور توجهی از توانایی زبان حاصل اُنس و عادت مشترکی است که کاربران زبان با آن پیدا کرده‌اند، و الاً تمامی این توانایی و قابلیت از نفس زبان، به معنای اخص، ناشی نمی‌شود. مراد از اُنس و عادت مشترک این است که کاربران سال‌های سال عادت کرده‌اند که از فلان لفظ یا عبارت معین، در بافتی معین، فقط معنای واحدی را بفهمند و نه چیز دیگری را. آن لفظ معین در واقع برگه هویت یا «کارت شناسایی» این معنا شده است؛ عوض کردن این برگه به مثابه تعویض (و گاه جعل) شناسنامه شخص است. بنابراین، چنان‌چه میل کسی به این بکشد که کارت شناسایی شماری از اقلام واژگانی را عوض کند، آسیب به اُنس و عادت

و تفاهمی خواهد رساند که کاربران بر سر کاربردهای قراردادی زبان و در بین یکدیگر پیدا کرده‌اند. یکی از استادان دانشگاه که اصرار به سرنوویسی دارد، حتی بسیاری از اصطلاحات جافتاده علم بدیع و قافیه و معانی بیان (مانند تشبیه، مجاز و استعاره) را هم به فارسی سره برگردانده و موجب گیجی خوانندگان آثار خود شده است. کاربرد «اخترگویی»، «گردسرا»، «آناگویی»، «آناکوی» و «سرنمون»، به ترتیب، به جای نجوم، آملی تئاتر، قیاس، تحلیل و «کهن‌الگو» [یا: صورت مثالی، archetype] کمکی که به غنی‌تر کردن فارسی نمی‌کند هیچ، باعث دردسر فارسی‌خوانان هم می‌شود. به قول شادروان مصطفی ذاکری: «سرنوویسی تعمّدی نوعی سرگرمی است و ارزش علمی ندارد» (گزارش میراث، ش ۶۸-۶۹، ۱۳۹۴) و حدّ اکثر، می‌توان آن را به‌عنوان تفتّن پذیرفت!

حساس‌ترین حوزه‌ای که این دخل و تصرف بی‌وجه آسیب‌رسان می‌شود، مجموعه اصطلاحات و تعبیرات صرفاً فنی‌ای است که به مرور زمان در میان اهل فن و متخصصان هر رشته معمول و، فی‌الواقع، زبان مرسوم آن‌ها شده است. سخن این نیست که کلمات را چنان قداستی است که هیچ کس حق ندارد به آن «دست بزند» و بخواهد آن را به میل خود حکّ و اصلاح کند. هر از گاهی زبان ممکن است به پیرایش نیاز پیدا کند، ولی این کار افراد ذی‌صلاح و متخصص است. به واژه‌سازی و معادلیابی برای وام‌واژه‌های بیگانه هم اعتراضی نیست. ایراد به کسانی است که، تحت تأثیر هر انگیزه‌ای (ناسیونالیستی زیاد از حد تند، عرب‌ستیزی، غرب‌هراسی یا هر انگیزه دیگر) قصد حذف واژه‌ها و اصطلاحاتی را می‌کنند که بی‌هیچ گناهی نقش خود را ایفا کرده و می‌کنند و ضرری هم به جایی نمی‌رسانند. یکی از همکاران عزیز ما به‌جای «ارجاع»، «تذکره‌نگاشت/اطلاعات تذکره‌ای» و «قس» (قیاس کنید)، به ترتیب مترادف‌های «بازبرد»، «زیست‌نگاشت»، و «سنج» را به کار برده است (مشارالیه میان «زندگی‌نامه» و «زیست‌نگاشت» قائل به تفاوتی است که بر ما معلوم نیست!). این کار غیر از آن‌که از سرعت خواندن و فهم سخن می‌کاهد، باعث سردرگمی تدریجی در میان کاربران این قبیل اصطلاحات می‌شود. صرف این‌که تعبیرات نوظهور این همکار نازنین فارسی است ابداً کار غیرضرور ایشان را توجیه نمی‌کند. فارسی‌زبانان با بسیاری از کلمات و ترکیبات عربی چنان انس گرفته‌اند که طبعشان هیچ

مترادف ساختگی فارسی را به جای آن نمی‌پذیرد. در انگلیسی شمار قابل ملاحظه‌ای کلمات و کوتاه‌نوشته‌های لاتینی و اصطلاحات غیر انگلیسی به طرز گسترده‌ای به کار می‌رود و تا کنون کسی معترض آن نشده است. هر جا هم که ندرتاً کسانی اقلامی جایگزین آن اصطلاحات فنی مرسوم کرده‌اند، به همان نسبت باعث به هم ریختگی و سرگردانی ذهنی دیگران شده‌اند. ابتکار و نوآوری مطلوب است، اما به شرط آن که با آگاهی کامل از طرز کار و روح زبان، از سویی، و ذوق و سلیقه کاربران آن زبان، از دیگر سو، عمل شود. بعید به نظر می‌رسد که ذوق عامه فارسی زبان تعبیر «شریک‌جویانه» - به معنای کسی که در عقیده و خط فکری خود طالب هم‌نظر و هم‌داستان موافق است و، به تعبیری، «یارگیری» می‌کند - روی خوش نشان دهد. واژه‌سازی‌های غرض‌آلود یا «میلی» و وضع اصطلاحات و علائم من‌درآوردی راه به جایی نمی‌برد؛ فقط اسباب زحمت بیشتر می‌شود. اخیراً، نویسندگانی علامت پرسش (?) را به قدری جا و بی‌جا در کتاب خود به کار برده که خواننده می‌ماند حیران که این علامت در میان یا پایان جمله‌ای که استفاده می‌نماید چه نقشی دارد. عجیب‌تر آن که بلافاصله پس از هر بار که کلمه «چرا» (کمابیش به معنای «زیرا») را به کار برده، علامت پرسش گذاشته است. مثلاً، «...آدمی ازلی و ابدی است چرا (?) که هستی او از هستی پروردگار است». این یعنی حرکت در جهت مخالف شیوه‌های سودمند مرسوم و گذاشتن سنگ‌بنای یک سنت نابجا و غیرلازم. سنت نامحمود گذاشتن همان اندازه ناصواب است که پیروی از سنت‌های مذموم، به قول مولانا:

هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی
 نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند

یکی از تکالیف مهم مؤلف این است که موانع سریع و روان خواندن و درک مطلب را برای خواننده به حد اقل برساند، و آن‌جا که کار با نگارش ساده و خالی از اغلاق شدن است، از پیچیده کردن غیرضرور نوشته خود بپرهیزد و حتی المقدور از واژگان و ساختارهایی بهره گیرد که برای توده خوانندگان آشناتر و زودیاب‌تر است.